



An Examination of the Condition of Waiving the Husband's Right to Divorce in Marriage Contracts from the Perspective of Hanafi Jurisprudence

Rukhsar Rauofi*

Abstract

Marriage is considered one of the divine traditions and the most fundamental social institutions in Islam, for which Islamic law has established specific rules and regulations to strengthen its foundation. One of the important issues in the marriage contract is the possibility of including stipulations within the contract—conditions that can serve to protect the rights of both parties, provided they do not conflict with the principles and essence of the contract. A common issue in contemporary societies is the stipulation of renouncing the husband's right to divorce at the wife's request within the marriage contract. The main focus of this study is to examine the legitimacy of such a condition from the perspective of Hanafi jurisprudence. This research employs a descriptive-analytical method and is based on written jurisprudential sources. The findings indicate that, from the Hanafi perspective, the condition of renouncing the husband's right to divorce is considered invalid because divorce is a legal right granted by the sacred law to the husband, and no condition can preemptively deprive him of it. In addition to contradicting explicit religious texts, this stipulation is also regarded as invalid due to its inconsistency with the essence of the contract. According to the Hanafis, although such a condition is void and lacks any legal effect, it does not affect the validity of the marriage contract itself; only the stipulation is considered ineffective and non-binding.

Keywords: Marriage contract, stipulations within the contract, revocation of divorce, invalid condition, Hanafi jurisprudence.

* Writer and researcher Email: rukhsarroofi@gmail.com



بررسی شرط اسقاط حق طلاق از شوهر در ضمن عقد نکاح از منظر فقهای حنفی

رخسار روفی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵

چکیده

ازدواج یکی از سنت‌های الهی و بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی در اسلام به شمار می‌رود که شریعت اسلامی به‌منظور تحکیم آن، احکام و ضوابط مشخصی را مقرر داشته است. یکی از مباحث مهم در عقد نکاح، امکان درج شروط ضمن عقد است؛ شروطی که می‌توانند در راستای حمایت از حقوق طرفین عمل کنند، به‌شرط آنکه با اصول و ماهیت عقد در تعارض نباشند. یکی از مباحث رایج در جوامع معاصر، شرط اسقاط حق طلاق از شوهر به درخواست زوجه در ضمن عقد نکاح است. مسئله اصلی این پژوهش، بررسی مشروعیت این شرط از منظر فقه حنفی است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و براساس منابع مکتوب فقهی انجام شده است. اهمیت تحقیق نیز مشروعیت و عدم مشروعیت اسقاط حق طلاق شوهر در ضمن عقد است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که از منظر فقه احناف، شرط اسقاط حق طلاق از شوهر، شرطی فاسد محسوب می‌شود؛ زیرا طلاق، حقی شرعی است که شارع مقدس به مرد واگذار کرده است و هیچ شرطی نمی‌تواند آن را پیشاپیش از او سلب نماید. افزون بر تعارض چنین شرطی با نصوص شرعی، به‌دلیل مخالفت این شرط با مقتضای عقد نیز فاسد تلقی می‌شود. از دیدگاه احناف، وجود این شرط اگرچه فاسد و فاقد اعتبار است، اما به اعتبار عقد نکاح لطمه‌ای وارد نمی‌کند و تنها خود شرط، بی‌اثر و غیرالزام‌آور تلقی می‌شود. واژگان کلیدی: عقد نکاح، شروط ضمن عقد، اسقاط طلاق، شرط فاسد، فقه احناف.

ازدواج در شریعت اسلامی از جایگاه والایی برخوردار است و به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی، دارای قواعد و احکام ویژه‌ای است که هدف آن تحکیم بنیان خانواده و تنظیم روابط زناشویی می‌باشد. در این چهارچوب، درج شروط ضمن عقد نکاح یکی از ابزارهایی است که شریعت برای تضمین منافع مشروع طرفین و پیشگیری از اختلافات آینده پیش‌بینی کرده است؛ مشروط بر آنکه این شروط با ماهیت عقد و اصول شرعی تعارض نداشته باشند.

یکی از چالش‌برانگیزترین مباحث در این حوزه، شرط اسقاط حق طلاق از شوهر است؛ موضوعی که به دلیل ارتباط آن با نصوص شرعی و ماهیت عقد نکاح، همواره مورد توجه فقها و اندیشمندان قرار گرفته است. این مسئله از جنبه‌های فقهی و حقوقی، پرسش‌های متعددی را برانگیخته و بحث‌های گسترده‌ای پیرامون مشروعیت و آثار آن شکل گرفته است.

برخی از آثار موجود مانند الشروط المقترنة بعقد الزواج فی الفقه الإسلامی نوشته سامی أبو عرجة، الشروط فی النکاح فی الشریعة والدراسات الإسلامیة اثر شاکر جمعة بکری، الضوابط الشرعیة والتنظیم القانوني والإداري للشروط المقترنة بعقد الزواج اثر هایل عبدالحفیظ داوود و ماجد أبو عزام، و شروط ضمن عقد ازدواج در فقه حنفی و قانون مدنی افغانستان نوشته جلیل احمد خلیلی، گرچه به‌طور کلی به موضوع شروط ضمن عقد پرداخته‌اند، اما مستقیماً و به‌طور مستقل، شرط اسقاط حق طلاق از شوهر ضمن عقد نکاح از منظر فقه‌های حنفی را بررسی نکرده‌اند. با بررسی‌های مقدماتی انجام‌شده، به نظر می‌رسد که تاکنون پژوهش مستقلی به بررسی تفصیلی «شرط اسقاط حق طلاق از شوهر ضمن عقد نکاح از منظر فقه‌های حنفی» نپرداخته است. از این رو، تحقیق حاضر از حیث نوآوری در پرداخت تخصصی به موضوع، می‌تواند گامی مؤثر در تبیین دیدگاه‌های فقه حنفی تلقی شود. ضرورت تحقیق حاضر از آنجاست که شناخت دقیق مبانی فقهی شروط ضمن عقد، به‌ویژه در موضوعاتی مانند طلاق، می‌تواند ضمن حفظ ساختار حقوقی عقد نکاح در شریعت، زمینه‌ساز کاهش تعارضات و سوء تفاهم‌های حقوقی در زندگی مشترک باشد. هدف از این پژوهش، تحلیل و تبیین مبانی فقهی دیدگاه فقه‌های احناف در خصوص انواع شروط ضمن عقد و به‌ویژه شرط اسقاط حق طلاق از شوهر است تا از رهگذر آن، درک بهتری از جایگاه حقوقی این شرط و آثار مترتب بر آن فراهم آید. در این راستا، ابتدا مفاهیم مقدماتی همچون شرط، طلاق و شروط ضمن عقد نکاح تبیین می‌شود؛ سپس با استناد به منابع فقهی



معتبر در مذهب حنفی، انواع شروط ضمن عقد و به‌ویژه شرط اسقاط حق طلاق از شوهر بررسی و تحلیل فقهی آن ارائه می‌شود.

۱. مفهوم شناسی

در این تحقیق، اصطلاحات «طلاق»، «شرط» و «شرط ضمن عقد نکاح» نیاز به تبیین مفهومی دارند. بحث مفهوم‌شناسی با بیان اجمالی این اصطلاحات ادامه می‌یابد.

۱-۱. **طلاق:** طلاق، به معنای رها کردن و وانهادن است و اصل آن، گشودن و آزاد کردن می‌باشد که در مقابل نگه‌داشتن (امساک) قرار دارد (ابن منظور، ۱۳۷۴، ص ۵۹). طلاق در اصطلاح نزد فقهای حنفی به این گونه تعریف شده است: حکم شرعی‌ای که قید ازدواج را با الفاظ مخصوصی برمی‌دارد^۱ (مرغینانی، ۱۴۳۲، ص ۱۵۰). همچنین، فقهای حنفی تعریفی جامع‌تر از طلاق دارند که آن را چنین بیان کرده‌اند: طلاق عبارت است از برداشتن قید نکاح در حال یا در آینده با لفظی خاص^۲ (ابن عابدین، ۱۴۱۵، ص ۲۲۶). منظور از عبارت «برداشتن قید نکاح»، پایان دادن به رابطه زناشویی میان زن و مرد است. عبارت «در حال» به طلاق بائن اشاره دارد؛ خواه بائن صغری باشد یا بائن کبری. عبارت «در آینده» به طلاق رجعی اشاره دارد که پس از پایان عده زن مطلقه و عدم رجوع شوهر سابقش به او، به‌طور خودکار بائن می‌شود و منظور از «با لفظی خاص»، الفاظ معتبر طلاق است، چه این الفاظ صریح باشد یا کنایه‌ای (القراله، ۲۰۱۲ م، ص ۱۵).

۱-۲. **شرط:** شرط واژه‌ای مفرد است که جمع آن «شروط» یا «شرایط» می‌شود و به معنای الزام کردن چیزی و تعهد به آن است (ابن منظور، ۱۳۷۴، ص ۲۲۳۵). در اصطلاح اصولی، شرط به چیزی گفته می‌شود که وجود یک شیء به آن وابسته و متوقف است؛ درحالی‌که خود آن شرط جزئی از حقیقت و ماهیت آن شیء محسوب نمی‌شود. همچنین، از وجود شرط، وجود آن شیء لازم نمی‌آید؛ اما نبودن شرط، منجر به نبودن آن شیء خواهد شد (زیدان، ۱۳۹۶، ص ۷۰).

۱-۳. **شرط ضمن عقد نکاح:** شرط ضمن عقد نکاح، تعهدی اضافی است که یکی از زوجین یا هر دو، هنگام انعقاد عقد ازدواج، به منظور تحقق منفعتی خاص یا تأمین خواسته‌ای

^۱ حکم شرعی یرفع قید النکاح بالفاظ مخصوصة

^۲ رفع قید النکاح في الحال أو المال بلفظ مخصوص



شخصی به عقد می‌افزایند. این شرط ارتباط مستقیمی با صحت یا ذات عقد ندارد و عقد بدون وجود آن نیز صحیح و معتبر است؛ اما طرفین به اختیار خود آن را در قالب توافقی قراردادی به عقد می‌افزایند. شروط ضمن عقد ممکن است مطابق با مقتضای عقد، تأکیدکننده آن، یا حتی مخالف با مقتضای عقد باشند و معمولاً به نفع یکی از طرفین یا حتی شخص ثالثی نیز منافع خاصی را به همراه دارند. در فقه اسلامی، این گونه شروط تحت عنوان «شروط جعلی» یا «شروط اقتراهی» شناخته می‌شوند (الزهره، ۲۰۲۰م، ص ۹).

۲. انواع شروط ضمن عقد از دید فقهای احناف

فقهای مذهب حنفی، شروط مندرج در ضمن عقد را به سه قسم تقسیم کرده‌اند: شرط صحیح، شرط فاسد و شرط باطل (وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، ۱۴۱۲، ص ۱۱).

۲-۱. شرط صحیح

شرط صحیح آن است که موافق با مقتضای عقد باشد، یا در جهت تأیید آن قرار گیرد، یا آنکه شارع مقدس بر مشروعیت آن تصریح نموده باشد، یا عرف آن را تأیید نماید. چنین شرطی، از منظر فقهی، معتبر و الزام‌آور برای طرفین عقد است (زیلعی، ۱۳۱۳، ص ۱۴۸). این شرط به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۲-۱-۱. شروطی که عقد نکاح مقتضای آن است: شروطی اند که همان اثر و حکمی را اثبات می‌کنند که به طور مطلق و بدون ذکر شرط، از خود عقد حاصل می‌شود (ابن الهام، ۱۳۴۲، ص ۲۵۰). یا به تعبیر دیگر، شرط مقتضای عقد، آن است که با حکم شرعی مترتب بر عقد مطلق، موافقت داشته باشد (الماوردي، ۱۴۱۹، ص ۵۰۵). به‌دیگرسخن، مقتضای عقد، اموری است که شارع مقدس به محض تحقق عقد نکاح، بدون نیاز به تصریح یا اشتراط، از حیث حقوق و تکالیف متقابل میان زوجین مقرر داشته است. بنابراین، چنانچه یکی از طرفین عقد، برخی از این حقوق یا وظایف را در ضمن عقد به عنوان شرط ذکر نماید، چنین شرطی منشأ اثر جدیدی نخواهد بود؛ بلکه صرفاً تأکیدی بر حکمی است که به‌موجب ذات عقد و بنابر حکم شرع، از پیش موجود بوده است. از این‌رو، فقهای حنفی بر صحت و اعتبار این گونه شروط، اجماع و اتفاق نظر دارند (بکری، ۱۹۸۱م، ص ۳۶).

نمونه‌ای از این گونه شروط، آن دسته از شروطی اند که عقد نکاح بنابر مصالح زوج اقتضا می‌نماید؛ مانند شرط تسلیم زوجه به زوج پس از تحقق عقد، مگر آنکه به جهت عذر شرعی

، از این امر معذور باشد. همچنین، شرط اطاعت زوجه در بهره‌مندی جنسی زوج، مگر در مواردی که مانع شرعی وجود داشته باشد، نیز از همین قسم شروط محسوب می‌شود (البهوتی، ۱۴۲۰، ص ۹۸). از دیگر شروطی که در زمره مقتضیات عقد نکاح و در راستای مصلحت زوج قرار می‌گیرند، می‌توان به مواردی همچون شرط ماندن زوجه در منزل زوج مگر در صورت وجود عذر موجه؛ شرط عدم ورود افراد به منزل زوج بدون اذن او، مگر در حالت معذوریت؛ شرط التزام زوجه به خودداری از وارد آوردن ضرر و زیان به جان، مال و حیثیت زوج (النوی، ۱۴۲۱، ص ۲۰۱)؛ شرط خروج زوجه از شهر خود به‌سوی محل سکونت زوج تنها در صورت وجود عذر موجه (الماوردی، ۱۴۱۹، ص ۵۸۴)؛ شرط عدم ارتثیری زوجه از زوج در صورتی که وی از اهل کتاب باشد، مگر آنکه به دین اسلام گرویده باشد (رملی، ۱۴۴۳، ص ۳۴۵) اشاره نمود. این‌گونه شروط به سبب انطباق با مقتضای عقد و موافقت با حکم شرعی آن، در فقه حنفی صحیح و لازم‌الوفا دانسته شده‌اند.

ازسوی دیگر، شروطی نیز وجود دارد که عقد نکاح به‌منظور حفظ مصلحت زوجه مقتضی آنهاست؛ از جمله شرطی که مقرر می‌دارد زن تا پیش از دریافت کامل مهر معجل، خود را در منزل زوج تسلیم ننماید (خرشی، ۱۴۲۷، ص ۲۵۷)؛ شرطی که مقرر می‌دارد زن تا زمانی که توانایی انجام وظایف زناشویی، مانند موارد بیماری، صغر سنی یا سایر عذرهای معتبر، را ندارد، خود را در اختیار زوج قرار ندهد (الهیتمی، ۱۳۵۷، ص ۳۸۷)؛ شرط رعایت عدالت در تقسیم ایام شبانه‌روز میان همسران، تأمین نفقه، و تهیه مسکن مناسب، به ویژه در صورت تعدد زوجات (الماوردی، ۱۴۱۹، ص ۵۰۵)؛ شرط سکونت دادن زوجه در منزلی مستقل و شرط کفویت، به معنای آنکه زوج از لحاظ اجتماعی و دینی با زوجه هم‌کفو و هم‌رتبه باشد، از دیگر شروطی است که عقد نکاح به‌منظور حفظ مصلحت زن مطرح می‌نماید (الشاطبی، ۱۴۱۷، ص ۱۹۱).

افزون‌براین، برخی شروط نیز وجود دارد که عقد نکاح به‌منظور تأمین مصلحت مشترک هر دو طرف اقتضا می‌نماید؛ از جمله شرط رعایت حسن معاشرت از سوی هر دو زوج (الدردیر، ۱۲۸۲، ص ۲۱۲) و شرط ارتثیری متقابل در صورتی که هر دو طرف به دین اسلام گرویده باشند (الماوردی، ۱۴۱۹، ص ۵۰۶).

از منظر فقهای احناف، این شروط صحیح و لازم‌الوفا هستند؛ زیرا خود عقد نکاح بر وجوب آنها دلالت دارد. چنان‌که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «إن أحق



الشروط أن توفوا بها ما استحللتم به الفروج.» بدین معنا که با ارزش ترین شروط، شروطی است که به موجب آنها بهره‌گیری جنسی مشروع و حلال می‌شود (سنن ابی داود، ۱۹۹۲م، ص ۲۵۰). همچنین، ابن حجر در بیان اهمیت این شروط گفته است: «أحق الشروط بالوفاء شروط النكاح لأن أمره أحوط بابَه أَضيق». شروط نکاح از مهم‌ترین شروط به شمار می‌آیند؛ زیرا دایره شمول آنها محدودتر و حساس‌تر است (العسقلانی، ۱۴۰۲، ص ۱۲۵).

۲-۱-۲. **شروطی که مقتضای عقد را تأکید می‌کنند:** عبارت‌اند از شروطی که حکمی را که عقد نکاح اقتضا می‌کند، مورد تأکید و تقویت قرار می‌دهند. این شروط الزاماً از لوازم اصلی عقد نیستند، اما با مقتضای عقد سازگاری داشته و موجب تقویت آن می‌شوند. برای نمونه، اگر زوجه یا ولی او شرط نماید که پدر زوج ضامن اجرای احکام مالی ناشی از عقد مانند پرداخت مهریه و نفقه باشد، این شرط هرچند به طور مستقیم از لوازم عقد به شمار نمی‌آید، لیکن تأکیدی بر مسئولیت مالی زوج است و از حیث معنا، مضمون عقد را تقویت می‌کند. از این رو، چنین شرطی صحیح بوده و الزام‌آور است؛ زیرا معنا و حکم آن با مقتضای عقد مطابقت دارد و در حکم شرطی است که از مقتضیات عقد محسوب می‌شود (الکاسانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۱).

۲-۱-۳. **شروطی که شرع اجازه آن را داده است:** عبارت است از شروطی که نه از لوازم ذاتی عقد نکاح به شمار می‌آیند و نه به منزله تأکید بر مقتضای عقد محسوب می‌شوند، لیکن مشروعیت و اعتبار آنها توسط منابع معتبر شرعی نظیر قرآن کریم، سنت نبوی، اجماع فقها یا آثار معتبر فقهی تأیید شده است. به دیگر سخن، این شروط مستقیماً از سوی شارع مقدس اجازه و تصریح یافته‌اند. از جمله نمونه‌های بارز این شروط می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: شرط واگذاری اختیار طلاق به زوجه، شرط ارث‌بری یکی از زوجین از دیگری، شرط وقوع طلاق در صورت تحقق علت موجه و مشخصی مانند خیانت، ترک انفاق یا سوءرفتار شدید، و نیز شرطی که عقد نکاح براساس آن انجام شود که زوج تنها در روزها نزد زوجه باشد و در شب‌ها حضور نداشته باشد (ابن عابدین، ۱۴۱۵، ص ۴۴).

۲-۱-۴. **شروطی که براساس عرف رایج شده‌اند:** در مذهب حنفی، عرف به عنوان معیاری معتبر برای تصحیح شروطی شناخته می‌شود که در شرایط عادی ممکن است موجب بطلان یا فساد عقد شوند. براساس قاعده فقهی «ما ثبت بالعرف کما ثبت بالنص» (آل بورنو، ۱۴۲۴، ص ۵۳۷)، یعنی آنچه که عرف آن را ثابت بداند، همچون نص شرعی دارای اعتبار است، عرف

قادر است بسیاری از اختلافات و نزاع‌ها را مرتفع کند. باوجوداین، اعتبار عرف منوط به عدم مخالفت آن با احکام شریعت اسلامی است؛ زیرا هرگاه عرف با اصول و قواعد شرعی تعارض پیدا کند، از نظر فقهی باطل محسوب می‌شود. پذیرش عرف در فقه حنفی به دلیل اعتبار توافق عمومی مردم بر درج شروط خاص در قراردادهاست، که این امر موجب شده مذهب حنفی عرف را به عنوان ابزاری برای توسعه آزادی طرفین در تعیین شروط تلقی نماید.

برای مثال، چنانچه در عرف جامعه، تعجیل در پرداخت مهریه متداول باشد و زوجه چنین شرطی را مطرح کند، این شرط معتبر بوده و از نظر فقهی قابل استناد خواهد بود (زحیلی، ۱۴۰۵، ص ۲۰۴). کاسانی گفته است: «اگر شرطی نه مقتضای عقد باشد و نه مطابق آن، ولی مردم در عرف بر آن تعامل دارند، آن معامله جایز است؛ مثل اینکه کسی کفشی بخرد و شرط کند فروشنده آن را برایش بدوزد... در قیاس جایز نیست ولی به علت عرف پذیرفته شده است» (الکاسانی، ۱۴۰۶، ص ۱۶۸۳).

۲-۲. شرط فاسد

شرط فاسد عبارت است از شرطی که نه از مقتضیات ذاتی عقد نکاح محسوب می‌شود، نه با ماهیت و هدف عقد هماهنگ است، نه مورد تأیید شرع واقع شده و نه ازسوی عرف پذیرفته شده است؛ بلکه صرفاً سود یا امتیازی یک‌جانبه برای یکی از طرفین ایجاد می‌نماید، بدون اینکه پایه و مبنای شرعی یا حقوقی داشته باشد. از جمله نمونه‌های شروط فاسد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شرط منع خروج زوجه از شهری که در آن ازدواج کرده‌اند، شرط منع زوج از ازدواج مجدد و شرطی که زوج را مکلف کند هرگز همسر دوم خود را طلاق ندهد (زحیلی، ۱۴۰۵، ص ۲۰۶).

اثر شرط فاسد در عقود مالی (معاوضات) در قراردادهایی همچون بیع، اجاره، صلح مالی، مزارعه، مساقات و موارد مشابه، وجود شرط فاسد موجب فساد عقد می‌شود. این حکم براساس حدیث نبوی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «نهی رسول الله (ص) عن بیع و شرط»، یعنی پیامبر اکرم بیع همراه با شرط را نهی فرموده‌اند. شرط فاسد در این گونه عقود، با اصل تعادل و انصاف در مبادلات مالی تعارض داشته و ممکن است موجب اخلال در اهداف اقتصادی قرارداد شود. اما در عقود غیرمالی مانند هبه، عاریه، ضمان، حواله، رهن، نکاح، طلاق، وکالت و نظایر آن، وجود شرط فاسد موجب بطلان عقد



نمی‌گردد؛ بلکه عقد به قوت خود باقی است و تنها شرط مذکور از اعتبار ساقط می‌شود (زیعلی، ۱۳۱۳، ص ۱۳۱).

علت تفاوت در آثار شروط ناصحیح، به میزان تحقق شائبه ربا در عقد مربوط می‌شود؛ زیرا چنانچه شرطی منافع یک‌جانبه‌ای برای یکی از طرفین ایجاد نماید، این منفعت مشروط بدون عوض به شمار آمده و در حقیقت مصداق ربا محسوب می‌شود. شایان ذکر است که ربا صرفاً در معاملات مالی محقق می‌شود و شامل معاملات غیر مالی یا تبرعات نمی‌شود. ابن نجیم در «البحر الرائق» می‌نویسد: «قاعده آن است که هرگاه عقدی شامل مبادله مال به مال باشد، با وجود شرط فاسد صحیح نیست، زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از «بیع و شرط» نهی فرموده‌اند. اما اگر معامله از نوع مبادله مال با غیر مال یا از نوع تبرعی باشد، شرط فاسد باعث بطلان عقد نمی‌شود؛ زیرا شرط فاسد مصداقی از رباست و ربا محدود به معاملات مالی است (ابن نجیم، ۱۴۱۸، ص ۱۹۴).

۲-۳. شرط باطل

شرط باطل عبارت است از شرطی که نه از شروط صحیح به شمار می‌آید و نه برای هیچ‌یک از طرفین قرارداد و نه برای غیر آنها سود یا منفعتی دارد، بلکه وجود آن مستلزم ضرر و زیان برای یکی از طرف‌های قرارداد می‌باشد (زحیلی، ۱۴۰۵، ص ۲۰۵). برای نمونه، اگر زوج شرط نماید که مهریه‌ای پرداخت نکند یا زوجه را از حق نفقه محروم سازد، یا اینکه ازدواج به این شرط واقع شود که زن اول بر زن دوم در بهره‌مندی از حق هم‌بستری تقدم داشته باشد، چنین شروطی همه با اصل عدالت، مسئولیت‌های مالی و اهداف اساسی ازدواج در تعارض قرار دارند. همچنین، چنانچه زوجه شرط کند که نسبت به شوهر خود اطاعت نکند یا بدون اجازه وی از منزل خارج شود، یا شوهر را مکلف به پرداخت نفقه سایر همسران ننماید و عدالت میان آنان را رعایت نکند، این موارد نیز در شمار شروط باطل قرار می‌گیرند. حتی شرط‌هایی مانند الزام شوهر به تأمین هزینه فرزند زن از ازدواج پیشین، در صورتی که تعهدی خارج از حدود شرعی بر او تحمیل شود، از شروط نامعتبر محسوب می‌شوند (ایمان، ۲۰۱۳م، ص ۱۱).

افزون‌براین، برخی شروط هستند که به‌صورت مستقیم توسط شارع مقدس نهی شده‌اند. از جمله شروط باطل، شرطی است که زن از شوهر بخواهد همسر دیگر او را طلاق دهد تا جای او را بگیرد. این شرط به‌صراحت با سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تعارض است؛ چنان‌که از ابوسلمه بن عبد الرحمن از ابوهریره روایت شده است که پیامبر (ص) فرمودند: «لا

یحل لا مرأة أن تسأل طلاق أختها لتستفرغ صحفتها فإنما لها ما قدر لها.» یعنی جایز نیست زنی درخواست طلاق همسر دیگر مرد را نماید تا جای او را بگیرد؛ بلکه سهم هر زن در زندگی مشترک به اندازه‌ای است که برای او مقدر شده است (البخاری، ۱۹۹۹، ص ۴۴۵). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در خصوص چنین شروطی دستور داده‌اند که نباید به آنها پایبند بود. براساس این، هرگاه نهی شرعی نسبت به شرطی وجود داشته باشد و شارع آن را جایز نداند، وفا به آن شرط از نظر شرعی مکروه خواهد بود؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «لا یحل لامرأة تسأل طلاق ضربتها»، یعنی جایز نیست زنی درخواست طلاق همسر دیگر خود را نماید (همان، ص ۴۴۵). این امر از یک سو به خاطر مخالفت با شرع و از سوی دیگر به دلیل حلال شمردن آنچه که حرام شده است، باطل شناخته می‌شود. شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) در این زمینه می‌فرماید: هر کس در وقف، آزادسازی برده، هدیه، خرید و فروش، نکاح، اجاره، نذر یا دیگر معاملات، شروطی قرار دهد که با احکام الهی تعارض داشته باشد؛ به گونه‌ای که امر به چیزی کند که خداوند نهی کرده، یا نهی از چیزی نماید که خداوند آن را واجب دانسته، یا حرام را حلال و بالعکس معرفی کند، چنین شروطی باطل است و در این موضوع اتفاق نظر همه مسلمانان وجود دارد (الاشقر، ۱۴۱۸، ص ۱۸۱). این نظر براساس حدیثی از حضرت عایشه (رضی الله عنه) است که فرموده‌اند: «کل شرط لیس فی کتاب الله عز وجل فهو باطل، وإن کان مائة شرط» (همان، ص ۴۴۶)؛ یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تأکید فرمودند «هر شرطی که در کتاب خدا نباشد، باطل است، حتی اگر صد شرط باشد». براساس دیدگاه فقه حنفی، شروطی که با مقتضای عقد نکاح یا نصوص شرعی در تعارض باشند، باطل محسوب می‌شوند؛ اما این بطلان شرط تاثیری بر صحت عقد نداشته و عقد به قوت خود باقی است، مگر در مواردی که شارع مقدس به طور صریح بطلان عقد را نیز مقرر کرده باشد؛ مانند نکاح متعه. در غیر این موارد، عقد ازدواج با وجود شرط باطل معتبر بوده و کلیه آثار قانونی و شرعی آن برقرار خواهد بود.

البته باید یادآور شد که میان شرط مخالف مقتضای عقد و شرط مخالف مقتضای ذات عقد تفاوت اساسی وجود دارد. شرط مخالف مقتضای ذات عقد، شرطی است که ماهیت و حقیقت عقد را از بین می‌برد؛ مانند شرط بر عدم ایجاد رابطه زوجیت در عقد نکاح. در این حالت، نه تنها شرط باطل است، بلکه خود عقد نیز به دلیل از بین رفتن ماهیت آن، باطل خواهد بود. در مقابل، شرط مخالف مقتضای عقد، شرطی است که آثار و لوازم عقد را نفی می‌کند،



بدون آنکه به اصل و ذات عقد لطمه بزند؛ مانند شرط بر ندادن نفقه از سوی شوهر. در چنین مواردی، هر چند شرط فاسد محسوب می‌شود، اما عقد همچنان صحیح باقی می‌ماند.

امام کاسانی در این باره می‌گوید: «فاسد نزد ما (حنفیان) نوعی دیگر از عقد است که در کنار عقد جایز و باطل قرار دارد»؛ چنان که در فتح القدير آمده است: «در نکاح بین باطل و فاسد فرقی نیست، برخلاف بیع» (ابن الهام، ۱۳۴۲، ص ۲۴۳). در مجمع الأنهر نیز آمده است: «بین آنها فرقی نیست، چنان که در بیشتر کتاب‌های معتبر نیز چنین آمده است» (داماد، ۲۰۱۲م، ص ۳۲۱) و در کتاب الاشباه والنظائر نیز آمده است: «باطل و فاسد در عبادات مترادف اند، و در نکاح نیز چنین است» (ابن نجیم، ۲۰۰۸م، ص ۳۲۷).

با اینکه در مذهب حنفی، شرط فاسد و شرط باطل از لحاظ مفهومی تفاوت دارند، اما تأثیر آنها بر عقد نکاح تقریباً یکسان است. شرط فاسد به شرطی اطلاق می‌شود که ناظر به منفعت یا مصلحت یکی از زوجین باشد؛ در حالی که شرط باطل شرطی است که موجب ضرر برای یکی یا هر دو طرف شود، یا با مقتضای ذات عقد ازدواج تعارض داشته باشد، یا شارع مقدس آن را نهی کرده باشد. با وجود این، چه شرط فاسد باشد و چه شرط باطل، تنها همان شرط بی اثر خواهد شد و عقد نکاح به قوت خود باقی و معتبر خواهد ماند. این امر به دلیل قدسی بودن عقد نکاح است؛ زیرا این عقد از عقود مالی و معاوضه‌ای نیست و جایگاه ویژه‌ای در شریعت اسلام دارد. بنابراین، امکان بطلان عقد نکاح به واسطه شروط باطل یا فاسد بسیار کمتر از عقود مالی است که در آنها فساد شرط می‌تواند منجر به بطلان کل عقد شود. براساس این، نظر فقهای حنفی بر این است که هیچ شرطی، هر چند فاسد یا باطل باشد، موجب بطلان عقد نکاح نخواهد شد؛ بلکه بیشتر در خصوص وجوب وفای به شرط بحث می‌نمایند و نه صحت عقد (ایمان، ۲۰۱۳م، ص ۲۲).

۳. دیدگاه فقهای احناف درباره شرط اسقاط حق طلاق از شوهر در ضمن عقد نکاح

از نظر فقهای مذهب احناف، شرط اسقاط حق طلاق در شمار شروط فاسد قرار می‌گیرد (زحیلی، ۱۴۰۵، ص ۲۰۴). با عنایت به جایگاه والای عقد نکاح در فقه احناف، این نوع شروط اگرچه فاسد شناخته می‌شوند و لازم الوفا نیستند، لیکن هیچ‌گونه تأثیری بر صحت و اعتبار عقد ندارند. بنابراین، تنها خود شرط فاسد تلقی شده و عقد نکاح همچنان معتبر و نافذ باقی می‌ماند (أبوعرجة، ۲۰۰۸م، ص ۲۹).

۱-۳. استدلال فقهای احناف بر فساد شرط اسقاط حق طلاق از شوهر در ضمن عقد نکاح

فقهای مذهب حنفی، شرط اسقاط حق طلاق از شوهر را به عنوان یکی از شروط فاسد در عقد نکاح معرفی کرده‌اند. برای این دیدگاه، دلایل فقهی متعددی ارائه شده است. مهم‌ترین دلیل آنان، انحصار حق طلاق در مردان است که از آیات صریح قرآن و احادیث پیامبر (ص) برداشت می‌شود. در فقه اسلامی، طلاق به عنوان حقی شناخته می‌شود که شرع مقدس آن را به مرد اختصاص داده است. براساس این، هر شرطی که این حق را از مرد سلب یا آن را محدود کند، مغایر با اصول اولیه شریعت و احکام الهی است و بنابراین فاسد محسوب می‌شود. چنانچه خداوند (ج) در قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» (البقره، آیه ۲۳۱) و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به (آخرین روزهای) عده خود رسیدند، یا به طرز پسندیده‌ای آنان را نگه دارید (و با ایشان آشتی کنید) یا آنان را به طرز درست و شایسته‌ای رها کنید (خرمدل، ۱۳۹۳، ص ۴۴۰).

در جای دیگر خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ...» (البقره، آیه ۲۳۷) اگر زنان را پیش از آنکه با آنان نزدیکی کنید و درحالی که مهریه‌ای برای آنان تعیین کرده‌اید طلاق دهید، در این صورت نصف آنچه را که برای آنان تعیین کرده‌اید بر شما واجب است (خرمدل، ۱۳۹۳، ص ۴۴۲). این آیات به طور خاص به مردان خطاب شده و واژه «طلقتموهن» (که به معنای «طلاق دادید» است) نشان می‌دهد که حق طلاق در قرآن مختص شوهران است. بنابراین، هر گونه شرطی که در آن این حق اسقاط شود، نوعی تصرف در ساختار حقوقی شریعت و تشریعات الهی محسوب می‌شود. از دیدگاه فقه اهل سنت، به‌ویژه مذهب حنفی، چنین شروطی از نظر شرعی مشروعیت ندارد و جزء شروط فاسد به شمار می‌آید.

افزون بر آیات قرآنی، فقهای حنفی به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نیز استناد کرده‌اند: «إِنَّمَا الطَّلَاقُ لِمَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» (ابن ماجه، ۱۴۱۸، ص ۶۷۲)، یعنی طلاق تنها برای کسی است که مالک ساق است. عبارت «أَخَذَ بِالسَّاقِ» در ادبیات عرب به معنای کنایه‌ای از مالکیت و سلطه بر همسر در چارچوب عقد نکاح است. در این روایت، پیامبر (ص) به صراحت طلاق را در اختیار شوهر قرار داده است. بنابراین، از دیدگاه حنفیان، هرگونه شرطی که این حق را از شوهر سلب یا آن را مقید کند، مخالف سنت نبوی و در نتیجه غیر معتبر است.



اگرچه قاعده «المؤمنون عند شروطهم» در تأیید شروط ضمن عقد به کار می‌رود، فقهای حنفی با استناد به حدیث پیامبر (ص) به این قاعده تصریح می‌کنند که «المسلمون علی شروطهم، إلا شرطاً حرم أو حلالاً أحلّ حراماً» (ترمذی، ۱۳۵۲، ص ۴۹۸). این قاعده تنها در مواردی معتبر است که شرط با مقتضای عقد یا نصوص شرعی در تعارض نباشد. ازاین‌رو، فقهای حنفی شرط اسقاط حق طلاق را فاسد می‌دانند، زیرا این شرط با حق ثابت شرعی برای مرد در تضاد است (السرخسی، ۱۴۰۶، ص ۵).

یکی از دیگر استدلال‌های فقهای حنفی بر فساد شرط اسقاط حق طلاق، قیاس این مسئله با اسقاط برخی حقوق شرعی دیگر است که پیش از تحقق سبب آنها، اسقاط آنها فاقد اعتبار تلقی می‌شود. آنان بر این باورند که همان‌طورکه اسقاط حق ارث پیش از تحقق سبب آن (یعنی فوت مورث) صحیح نیست، اسقاط حق طلاق نیز پیش از تحقق آن اعتبار ندارد. فقهای حنفی استدلال می‌کنند که طلاق حقی شرعی است که به موجب عقد نکاح برای مرد ایجاد می‌شود، نه پیش از آن. بنابراین، اسقاط این حق در ضمن عقد، پیش از آنکه تحقق یابد، قابل پذیرش نیست (الهند، ۱۴۱۱، ص ۳۴۰).

یکی دیگر از دلایل اساسی احناف در فساد این شرط، این است که اسقاط حق طلاق از مرد، با مقتضای عقد نکاح در تعارض است. فقهای حنفی معتقدند که طلاق، حقی شرعی است که شرع آن را به شوهر واگذار کرده است و نمی‌توان این حق را به صورت شرط ضمن عقد از او سلب کرد؛ زیرا این شرط با مقتضای عقد نکاح که شامل دوام زندگی مشترک با امکان جدایی از طریق طلاق است، در تضاد قرار دارد (الکاسانی، ۱۴۰۶، ص ۲۱۵).

یکی دیگر از دلایلی که فقهای حنفی براساس آن شرط اسقاط حق طلاق را فاسد می‌دانند، این است که هر شرطی که موجب تعطیل یکی از احکام شرعی (در اینجا طلاق) شود، غیر مشروع و باطل است. بنابراین، چنین شرطی از نظر شرعی فاسد است؛ زیرا با اصل تشریع طلاق توسط شارع در تضاد قرار دارد. در نتیجه، این شرط فاسد و غیر معتبر است؛ زیرا با مقتضای عقد نکاح، قواعد شرعی و قیاس با سایر احکام شرعی در تعارض است (ابن نجیم، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶).

۴. آثار شرط فاسد در عقد نکاح از منظر فقه احناف

فقه‌های مذهب حنفی بر این باورند که درج شرط فاسد در ضمن عقد نکاح موجب بطلان عقد نمی‌شود. به نظر ایشان، عقد نکاح به عنوان یک عقد مستقل و مقصود بالذات، با وجود شرط فاسد همچنان صحیح و نافذ باقی می‌ماند. تنها اثری که وجود شرط فاسد دارد، بی‌اعتباری خود شرط است، نه اصل عقد (الکاسانی، ۱۴۰۶، ص ۲۱۶). براساس دیدگاه احناف، شرط فاسد در عقد نکاح تنها خود شرط را از اعتبار ساقط می‌کند؛ اما هیچ‌گونه تأثیری بر صحت عقد ندارد. این رویکرد بر تفکیک میان اصل عقد به عنوان یک نهاد شرعی مستقل و شروط تبعی آن مبتنی است (السرخسی، ۱۴۰۶، ص ۵).

از منظر فقه حنفی، شرط فاسد نه تنها فاقد اعتبار شرعی است، بلکه الزام‌آور نیز نمی‌باشد؛ نه از جهت فقهی و نه از جهت قضایی. به دیگر سخن، طرفین عقد، اعم از زن و شوهر، ملزم به رعایت چنین شرطی نیستند (ابن نجیم، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶) و در صورت تخلف از آن، هیچ‌گونه ضمانت اجرایی شرعی یا قانونی برای الزام یا مطالبه آن وجود ندارد (ابن الهام، ۱۳۴۲، ص ۴۳). با توجه به مطالب پیش‌گفته، شرط اسقاط حق طلاق از مرد به دلیل فاسد بودن، هیچ‌گونه اثر شرعی و حقوقی ندارد؛ بنابراین، حق طلاق برای مرد همچنان معتبر و محفوظ باقی می‌ماند؛ زیرا این حق از سوی شارع به شوهر داده شده است و نمی‌توان آن را با شرطی از بین برد (ابن عابدین، ۱۴۱۵، ص ۳۱۶).

نتیجه‌گیری

شرط ضمن عقد نکاح، تعهدی تبعی و اختیاری است که طرفین به‌طور ضمنی یا صریح به عقد ازدواج می‌افزایند. این شرط نه جزء ذات عقد است و نه تأثیرگذار بر صحت آن؛ بلکه به‌عنوان ابزاری تکمیلی برای تأمین منافع شخصی یا تنظیم روابط زوجین در نظر گرفته می‌شود. از نظر فقهی، این شروط تحت عنوان «شروط جعلی» یا «شروط اقتراویه» شناخته می‌شوند.

فقه‌های مذهب حنفی شروط ضمن عقد را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: شرط صحیح، شرط فاسد و شرط باطل. شرط صحیح، شرطی است که با مقتضای عقد همخوانی داشته باشد، از سوی شرع یا عرف تأیید شده باشد، یا به تأکید و تقویت لوازم عقد بینجامد. این نوع شرط الزام‌آور است و برای طرفین لازم‌الاجرا. شرط فاسد، شرطی است که با مقتضای عقد مغایرت دارد یا فاقد پشتوانه شرعی و عرفی است؛ اما چون به یکی از طرفین ضرر نمی‌زند و باعث مخل عدالت یا مشروعیت عقد نمی‌شود، اگرچه بی‌اعتبار است، اما موجب بطلان عقد نمی‌شود. در

مقابل، شرط باطل، شرطی است که نه تنها فاقد مشروعیت فقهی است، بلکه ممکن است برای یکی از طرفین یا هر دو زیان‌بار باشد یا صراحتاً از سوی شارع نهی شده باشد.

از دیدگاه احناف، شرط اسقاط حق طلاق از شوهر در زمره شروط فاسد قرار می‌گیرد؛ زیرا با اصول بنیادین شریعت و ساختار حقوقی عقد نکاح در تضاد است. نخست آنکه، این شرط با نصوص صریح قرآن که حق طلاق را برای شوهر مقرر کرده است، تعارض دارد. دوم آنکه، خلاف سنت پیامبر (ص) است که طلاق را در اختیار مرد قرار داده‌اند. سوم، چنین شرطی با مقتضای عقد نکاح ناسازگار است؛ زیرا طلاق بخشی از نظام حقوقی ازدواج است و نمی‌توان آن را به‌طور کلی از عقد حذف کرد. افزون‌براین، این شرط با قاعده «المؤمنون عند شروطهم» قابل توجیه نیست؛ زیرا این قاعده تنها در صورتی معتبر است که شرط مذکور با احکام شریعت در تعارض نباشد. از نظر منطقی و فقهی نیز، اسقاط حقی پیش از تحقق آن (مانند اسقاط ارث پیش از فوت) فاقد اثر حقوقی محسوب می‌شود. افزون‌براین، هر شرطی که به تعطیلی یکی از احکام شرعی بینجامد، مانند اسقاط طلاق، از دیدگاه فقهی فاسد و مردود است.

اگرچه شرط اسقاط حق طلاق از نظر فقه‌های حنفی فاسد تلقی می‌شود، این امر تأثیری بر صحت عقد نکاح ندارد. عقد همچنان نافذ و معتبر باقی می‌ماند و تنها خود شرط بی‌اعتبار است. چنین شرطی الزام‌آور نبوده و برای هیچ‌یک از طرفین ضمانت اجرایی فقهی یا حقوقی ندارد. بنابراین، مرد به‌عنوان دارنده شرعی حق طلاق، همچنان مالک این حق خواهد بود و می‌تواند طبق ضوابط اسلامی از آن استفاده کند.



منابع

* قرآن كريم.

١. آل بورنو، محمد صدقي بن أحمد بن محمد، (١٤٢٤)، موسوعة القواعد الفقهية، ج ١٢، لبنان، مؤسسة الرسالة.
٢. ابن الهمام، كمال محمد بن عبد الواحد السيواسي، (١٣٤٢)، فتح القدير شرح الهداية، ج ٣ و ٥، لبنان، دار احياء التراث العربي.
٣. ابن عابدين، محمد أمين، (١٤١٥)، رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار، ج ٣، لبنان، دار الكتب العلمية.
٤. ابن ماجه، محمد ابن يزيد، (١٤١٨)، سنن ابن ماجه، لبنان، دارالجيل.
٥. ابن منظور، جمال الدين، محمد بن مكرم، (١٣٧٤)، لسان العرب، ج ٤، مصر، دارالمعارف.
٦. ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد، (٢٠٠٨م)، الأشباه و النظائر على مذهب أبي حنيفة النعمان، مصر، مؤسسه الحلبي وشركاء للنشر والتوزيع.
٧. ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد، (١٤١٨)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، مصر، دارالكتاب الاسلامي.
٨. أبو عرجة، سامي، (٢٠٠٨)، الشروط المقترنة بعقد الزواج في الفقه الإسلامي، غزة، مجلة جامعة الأزهر.
٩. البهوتي، منصور بن يونس ابن ادرس، (١٤٢٠)، كشف القناع عن متن الإقناع، ج ٥، لبنان، دارالحياء التراث العربي.
١٠. الدردير، احمد بن محمد بن احمد، (١٢٨٢)، حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ج ٢، مصر، دار إحياء الكتب العربية.
١١. الزهرة، طاهر فاطمة، (٢٠٢٠)، الشروط التقييدية في عقد الزواج، الجزائر، جامعة عبد الحميد بن باديس مستغانم.
١٢. السرخسي، شمس الدين، (١٤٠٦)، المبسوط، ج ٥، لبنان، دار المعرفة.
١٣. الشاطبي، ابراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطي، (١٤١٧)، الموافقات في أصول الشريعة، ج ١، مصر، دار ابن عفان.
١٤. الاشقر، عمر سليمان، (١٤١٨)، أحكام الزواج في ضوء الكتاب والسنة، عمان، دارلنفاس.
١٥. الشيخ نظام و جماعة من علماء الهند، (١٤١١)، الفتاوى الهنديه في مذهب الامام الاعظم ابي حنيفة النعمان، ج ١، لبنان، دارالفكر.
١٦. السعقلاني، ابن حجر، (١٤٠٢)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ٩، السعودية، دارالريان.
١٧. القراله، محمد مسلم، (٢٠١٢)، دعوى الطلاق في الفقه الإسلامي وقانون الأحوال الشخصية الأردني والقرارات الاستئنافية، اردن، جامعة مؤتة.



١٨. الكاساني، علاء الدين أبي بكر ابن مسعود، (١٤٠٦)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ج ٢، ٣ و ٥، لبنان، دار الكتب العلمية.
١٩. الهيتمي، ابن حجر، (١٣٥٧)، تحفة المحتاج في شرح المنهاج وحواشي الشرواني والعبادي، ج ٧، بيروت، دار صادر.
٢٠. الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد، (١٤١٩)، الحاوي الكبير، ج ١١، لبنان، دار الكتب العلمية.
٢١. النووي، أبوزكريا، (١٤٢١)، شرح النووي على صحيح مسلم، ج ٩، لبنان، دارالفكر.
٢٢. ايمان، لعربي، (٢٠١٣م)، الشروط المقترنة بعقد الزواج، جامعه الجزائر.
٢٣. بخاري، امام محمد بن اسماعيل، (١٩٩٩)، صحيح البخاري، الرياض، السعودية، دار السلام للنشر والتوزيع.
٢٤. بكري، شاكراً جمعة، (١٩٨١)، الشروط في النكاح، السعودية، الشريعة والدراسات الإسلامية.
٢٥. ترمذی، امام ابو عيسى محمد بن عيسى، (١٣٥٢)، سنن ترمذی (جامع الترمذی)، ج ٢، لبنان، دار إحياء التراث العربي.
٢٦. خرشي، محمد عبدالله، (١٤٢٧)، شرح الخرشي على مختصر سيدي خليل، ج ٣، بيروت، المكتبة العصري دارصادر.
٢٧. خرمدل، مصطفى، (١٣٩٣)، تفسير نور، چاپ دهم، تهران، احسان.
٢٨. داماد، الحصكفي، شيعي زادة، العلاء، (٢٠١٢)، مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر ومعه الدر المنتقى، ج ١، لبنان، دار الكتب العلمية.
٢٩. رملي، شمس الدين محمد بن أحمد بن حمزه، (١٤٤٣)، نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج في الفقه على مذهب الإمام الشافعي، ج ٢، عمان، دارالنفائس.
٣٠. زحيلي، وهبه، (١٤٠٥)، الفقه الإسلامي وأدلته، ج ٥، سورية، دارالفكر.
٣١. زيعلي، عثمان بن علي، (١٣١٣)، تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، مصر، المطبعة الكبرى الاميرية.
٣٢. زيدان، عبدالكريم، (١٣٩٦)، الوجيز در اصول فقه، مترجم فرزاد پارسا، تهران، كتاب خانه قلم.
٣٣. سجستاني، ابو داوود سليمان اشعث، (١٩٩٢)، سنن ابى داوود، لبنان، دارلجنان.
٣٤. مرغيناني، برهان الدين، (١٤٣٢)، الهداية في شرح البداية: كتاب النكاح، جلد ٢، چاپ دوم، پاكستان، مكتبة حقاينة.
٣٥. وزارت الاوقاف والشؤون الإسلامية، (١٤١٢)، الموسوعة الفقهية، ج ٢٦، الكويت.

